



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۰۹	تاریخ	۱۴۰۵ / ۰۷ / ۲۵
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	متعلقات زکات (ما تجب فيه الزکاة)					
عنوان ۴	<p>طوائف روایات در زکات مال التجاره و مسالك فقها در مقام جمع</p> <p>❖ دیدگاه صاحب جواهر و دلایل سه گانه رجحان نفی وجوب</p> <p>▪ نقد محقق خوئی و امتناع جمع به استحباب</p> <p>❖ بررسی دلالی و سندی روایات نفی وجوب زکات</p>					

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

چکیده

نقد مسلک استحباب در زکات مال التجاره

۱. تعارض روایات و مسالك اصولی در مقام جمع:

روایات باب به دو دسته وجوب («فيه الزکاة») و نفی («ليس فيه الزکاة») تقسیم می شوند؛ مشهور فقها و صاحب جواهر قائل به «حمل بر استحباب» شده اند، در حالیکه محقق خوئی رحمته الله آن را «حمل بر تقيه» می داند.

۲. ادله صاحب جواهر در ترجیح نفی وجوب:

ایشان با تکیه بر سه مرجح «اصل عدم وجوب»، «سیره عملی اصحاب» و به ویژه «مخالفت با عامه»، روایات نفی را مقدم داشته و امر به زکات را بر استحباب حمل می کند.

۳. نقد جمع عرفی و اسقاط حجیت (اشکال اول):

تقابل این روایات از قبیل نص و ظاهر نیست؛ بلکه از نوع متناقضین با ظهور متکافی است. با ترجیح اخبار نفی به سبب مخالفت با عامه، روایات وجوب کلاً از حجیت ساقط می شوند و دلیلی برای اثبات استحباب باقی نمی ماند.

۴. تکاذب ادله و عدم شمول قاعده تسامح (اشکال دوم):

حجیت دلیل نفی، مستلزم تکاذب و علم تعبدی به عدم صدور روایات وجوب از معصوم علیه السلام است؛ لذا نه تنها دلیلی بر استحباب نیست، بلکه حجت بر عدم استحباب وجود دارد. قاعده «تسامح در ادله سنن» نیز شامل دلیلی که عدم صدورش محرز است، نمی شود.

۵. دلالت صحیح زراره بر ابطال قول به وجوب:

تنها روایت معتبر در نفی، صحیح زراره و داوری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نزاع ابوذر و عثمان است. کلام حضرت مبنی بر «الْقَوْلُ مَا قَالَ أَبُو ذَرٍّ»، ابطال صریح سخن عثمان است و از کلامی که بطلانش اعلان شده، نمی توان استحباب را انتزاع کرد.

۶. تفکیک زکات مال التجاره از صدقه مستحبه عامه:

زکات مال التجاره دارای قیود خاص شرعی (مانند حول و نصاب) است؛ از این رو اثبات آن نیازمند دلیل خاص بوده و با استحباب عام صدقه تفاوت ماهوی دارد.

طوایف روایات در زکات مال التجاره و مسالک فقها در مقام جمع

در بحث پیشین عرض شد که روایات وارد در زکات مال التجاره دو دسته اند: در یک دسته آمده است که «فیه الزکاة» و در دسته دیگر آمده است «لیس فیه الزکاة».

فقههای اصحاب برای جمع بین این دو دسته، دو وجه بیان کرده اند:

برخی، روایات دال بر وجوب زکات در مال التجاره را حمل بر تقیه کرده اند و برخی دیگر، روایات وارده در وجوب زکات در مال التجاره را حمل بر استحباب نموده اند. مشهور نیز همین است که قائل به استحباب زکات در مال التجاره هستند. وجه استحباب هم همان جمع بین روایات نفی وجوب و روایات اثبات وجوب است.

وجه تقیه هم این است که گفته می شود روایات اثبات وجوب چون موافق با مذاهب عامه است، تقیه صادر شده و لذا حمل بر تقیه می شود، که آن را بحث خواهیم کرد.

دیدگاه صاحب جواهر و دلایل سه گانه رجحان نفی وجوب

مرحوم صاحب جواهر که قائل به استحباب است، یعنی روایات دال بر وجوب زکات در مال التجاره را بر استحباب حمل می کند و می فرماید: «المعلوم رجحانها»؛ یعنی رجحان روایاتی که نفی وجوب زکات از مال التجاره می کنند نسبت به روایات اثبات وجوب:

«إلى غير ذلك من النصوص المعلوم رجحانها على الأولى بالأصل والعمل ومخالفة العامة وغير ذلك، فاتجه حينئذ حملها على النذب»^۱؛

دلایل رجحان از نظر صاحب جواهر:

- ❖ ۱. شک در وجوب: شک می کنیم در وجوب، که اصل، عدم وجوب است.
 - ❖ ۲. عمل اصحاب: اصحاب در طول مدت های گذشته به روایت وجوب عمل نکرده اند و رسم نبوده که از مال التجاره زکات بدهند.
 - ❖ ۳. مخالفت با عامه: یکی از وجوه رجحان، مخالفت عامه است. بر این اساس، روایات دال بر عدم وجوب زکات در مال التجاره را ترجیح می دهیم؛ چراکه عامه غالباً قائل به وجوب زکات در مال التجاره اند.
- بنابراین اینجا دو روایت متعارض داریم. یکی از وجوه ترجیح احد المتعارضین بر دیگری، تمسک به مخالفت عامه است. این وجه رجحان در نفی ادله وجوب زکات در مال التجاره است.

نقد محقق خوئی و امتناع جمع به استحباب

محقق خوئی رحمته الله می فرماید: نه، اینجا وجه صحیح یا حمل ارجح، حمل بر تقیه است. عبارت سید خوئی رحمته الله این است که می فرماید:

«وهاتان الطائفتان كما ترى متعارضتان، لأن قوله عليه السلام: «فيه الزكاة» وقوله: «ليس فيه الزكاة» متهافتان في نظر العرف، وغير قابلين للتصرف بالحمل على الاستحباب»^۲؛

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۱۵، ص ۷۴.

۲. موسوعة الإمام الخوئی؛ ج ۲۳، ص ۱۴۱. ایشان در ادامه می فرماید: «وإنما التزمنا به أي بالاستحباب فيما تقدّم من الحبوب لدليل التصديق الثابت من الخارج كما مرّ، ولم يرد مثل ذلك الدليل في المقام. إذن تستقرّ

یکی می‌فرماید «فیه الزکاة» و دیگری می‌فرماید «لیس فیه الزکاة»؛ این دو روایت متعارض‌اند و غیر قابل جمع‌اند.

در مقام جمع، وقتی حمل بر استحباب می‌کنیم که یکی أظهر باشد و دیگری ظاهر؛ یا یکی نص باشد و دیگری ظاهر، مثل آنجا که یکی می‌گوید واجب است و دیگری مثلاً می‌گوید «يجوز ترکه»، نه اینکه بیاید بگوید واجب نیست. فرق است بین اینکه گفته شود «واجب است» و اینکه گفته شود «لا بأس بترکه». یا فرق است بین اینکه گفته شود «حرام» و در دیگری گفته شود «لا بأس بفعله». اینجا است که ما حمل می‌کنیم آن «لا بأس به» را یا بر کراهت یا بر استحباب؛ «لا بأس بفعله» در مقابل نهی از فعل، قرینه است که این نهی، نهی کراهتی است. یا اگر گفته شود «واجب» و از سوی دیگر گفته شود «لا بأس بترکه»، قرینه می‌شود که از دلیل وجوب، استحباب اراده شده است.

اما اینجا لسان متعارضین این‌طور نیست. یکی می‌گوید واجب است و یکی می‌گوید واجب نیست. این‌ها متعارض و متناقض‌اند.

اشکال اول: تکافؤ ظهورین و عدم جریان قاعدة تسامح در ادله سنن

جمع عرفی در جایی است که احد الدلیلین ظاهر باشد و دلیل دیگر أظهر؛ یا احد الدلیلین نص باشد و دیگری ظاهر. اینجا می‌گوییم اقواییت ظهور در یکی از دو دلیل، قرینیت ایجاد می‌کند و این می‌شود قرینه بر اینکه مراد از آن دیگری، همان است که با این روایت سازگاری دارد. مثالی که زدیم: یکی می‌گوید «إفعل» و دیگری می‌گوید «لا بأس بترکه». «إفعل» ظهور در وجوب دارد نه نص در وجوب، اما آن که می‌گوید «لا بأس بترکه» نص است در جواز ترک. این قرینه می‌شود بر اینکه آن که می‌گوید «إفعل»، مراد استحباب است. اینجا جمع ممکن است.

اما اگر یکی بگوید «إفعل» و یکی بگوید «لا تفعل»، که یکی امر می‌کند و دیگری نهی، یا یکی بگوید «يجب فیه الزکاة» و یکی بگوید «لیس فیه الزکاة»، هر دو از لحاظ قرینیت، نه این می‌تواند

قرینه بر دیگری باشد و نه آن می تواند قرینه بر این باشد. هر دو متکافئین در ظهورند؛ هم وزن و هم ترازند. اینها به هیچ شکلی نمی توانند قرینه ای بر مراد دیگری باشند.

ولذاست که ما اینجا نمی توانیم بگوییم جمع به استحباب می کنیم؛ چون اینها متعارض اند. اگر متعارضتین باشند، شما می گوید می آیم آن را که مخالف عامه است اخذ می کنیم. خوب اگر این را اخذ کردید، دیگری را چه می کنید؟ از حجیت ساقط می شود. وقتی از حجیت ساقط شد، دلیلتان بر استحباب چیست؟ دیگر دلیلی ندارید. شما آن روایتی را که می گوید «فیه الزکاة» به سبب مخالفت با عامه ساقط کردید و «لیس فیه الزکاة» چون مخالف عامه است، ترجیح پیدا می کند.

خب اگر متعارضین را ما به وسیله مرجحات، یکی را مقدم داشتیم، آن دیگری از حجیت ساقط می شود؛ پس نمی توانیم دیگری را حمل بر استحباب کنیم.

پس فرمایش صاحب جواهر فرمایش متینی نیست و نمی شود به آن پایبند بود؛ چون وجهی برای حمل بر استحباب وجود ندارد. اگر بنا شد روایات دال بر نفی وجوب زکات را بر روایات دال بر اثبات زکات به جهت مخالفت عامه مقدم بداریم، نتیجه می شود «لیس فیه الزکاة». اما معنای تقدیم و ترجیح چیست؟ یعنی آن یکی باقی بر حجیت می ماند و این ساقط از حجیت می شود. نمی توانیم استحباب را اثبات کنیم به چیزی که حجت نیست؛ مگر اینکه فرض کنید کسی استحباب را از باب روایات وارده در تسامح در ادله سنن و امثال اینها تقریر کند؛ یعنی با دلیل دیگری از جای دیگر.

تازه اگر ما قائل بشویم به اینکه حتی به آن روایات هم بشود تمسک کرد، تسامح در ادله سنن وقتی است که دلیلی داشته باشیم و احتمال صحت آن دلیل را بدهیم؛ مثلاً سندش ضعیف باشد و احتمال صدور بدهیم. اما اینجا نمی توانیم احتمال صدور بدهیم؛ چون متهافتین هستند. یعنی حتی به ادله تسامح در ادله سنن را هم اگر بخواهیم تمسک کنیم، این هم اشکال دارد؛ چون ادله تسامح در ادله سنن شامل دلیلی که حجیتش ساقط شده نیست.

فرق است بین اینکه ما بگوییم دلیلی است که شرایط حجیت را ندارد ولی احتمال حجیتش را می دهیم. در ادله تسامح در ادله سنن این چنین است و احتمال ورود و احتمال صدور از شارع

را می دهیم - اما اینجا نمی توانیم احتمال صدور کلّ روایت را با هم بدهیم. اگر این صادر شده، یعنی آن یکی صادر نشده است.

وقتی متعارض بودند و با دلیل مرجح، احد المتعارضین را مقدم داشتیم، معنایش این است که ما حجت داریم بر عدم صدور آن دیگری؛ نه اینکه حجت نداریم بر صدورش، بلکه حجت داریم بر عدم صدورش. پس ادله تسامح هم شامل مانحن فیه نمی شود.

پرسشگر: ...

استاد: ادله تعارض می گوید اگر دو روایت متعارض پیدا کردید و یکی مخالف عامه بود، همان را بگیر و آن دومی را ترک کن و رد کن. معنای رد کردن این است که اصلاً دلیل، حجت نیست. حجت بودن این، دلیل بر عدم حجیت دیگری است؛ چون متناقض اند. حجیت احد المتعارضین، یعنی علم به عدم صدور دلیل دیگر، البته علم به اعتبار شارع. حجیت آن روایت متعارض که ترجیح داده شده، حجت بر عدم صدور روایت دیگر است.

پرسشگر: ...

استاد: خود مرحوم صاحب جواهر می گوید ما به وسیله مخالفت عامه اخذ به آن روایت عدم وجوب زکات می کنیم؛ پس نه قائل به توقف است و نه قائل به تخییر.

این اشکال اول ما به فرمایش صاحب جواهر بود.

اشکال دوم: تکاذب متعارضان و نفی دلالت بر استحباب

اشکال دوم که به نحوی در اشکال اول ادغام شد این است که نه تنها دلیلی بر استحباب نداریم، بلکه حجت بر عدم استحباب داریم. حجت بر عدم استحباب همان روایت متعارضی است که می گوید «لیس فیہ الزکاة»، با توجه به اینکه شما معتقد شدید که ما به وسیله ادله ترجیح، این روایت را بر آن روایت دوم ترجیح دادیم. پس دلیل داریم بر اینکه روایت دوم از امام معصوم علیه السلام صادر نیست؛ در نتیجه دلیل بر عدم استحباب داریم.

نه تنها بر استحباب دلیل نداریم، بلکه دلیل بر عدم استحباب داریم. به چه دلیل؟ به دلیل اینکه این دو روایت متعارض بودند و متعارضان متکاذبان اند. در مقام تکاذب دلیل، اگر یکی از دو دلیل حجت شد یعنی چه؟ یعنی این مکذّب دلیل دیگر است و می گوید آن دلیل صادر نشده است.

پرسشگر: ...

استاد: این مقام، مقام جمع عرفی است نه فلسفی؛ عرف این طور می فهمد. جمع عرفی چه وقت اتفاق می افتد؟ وقتی که عرف امکان صدق هر دو را بدهد. وقتی می گوید تکاذب یعنی چه؟ یعنی دیگر احتمال صدق هر دو داده نمی شود؛ این می گوید آن درست نیست و آن می گوید این درست نیست.

پرسشگر: ...

استاد: نه، چقدر عرض کردیم و قبل از این توجه دادیم؛ گفتیم اینجا لسان، لسان «یحرم» و «لا بأس بفعله» نیست. اگر آن بود، بله، آن دوران بین نص و ظاهر بود. اینجا این طور نیست؛ یکی می گوید درست است و یکی می گوید نه، درست نیست.

پس اگر ما به دلیل ادله ترجیح، آن روایتی را که می گفت «لیس فیہ الزکاة» ترجیح دادیم، یعنی حجیت این برای ما ثابت است. یعنی چه؟ یعنی پس آن دومی اصلاً از حجیت ساقط است. نمی توانیم بگوییم آن هم حجت است و این هم حجت. و لذا چون ادله نفی زکات حجت می شود، خود این ادله نفی زکات، نفی می کنند صدور آن دسته دیگر از روایات را.

بررسی دلالتی و سندی روایات نفی وجوب زکات

اشکال دیگری که بحث دارد، این است که اصلاً روایات دال بر عدم وجوب زکات را بررسی کنیم. این بحث را اجمالاً مطرح می کنیم تا تفصیلش برای بحث آینده بماند.

اجمال بحث این است که وقتی ما روایات دال بر نفی وجوب زکات را بررسی می کنیم، در این روایات، روایتی که سنداً و دلالتاً بتوان به آن اعتماد کرد، فقط یک روایت است. مابقی روایات این باب یا سنداً مخدوش اند یا دلالتاً مخدوش اند یا هم سنداً و هم دلالتاً.

آن روایتی که می توان به عنوان دلیلی که ظاهراً حجیت دارد به آن تمسک کرد، فقط یک روایت است و آن همان صحیح زراره است؛ که فرمایش امام باقر علیه السلام بود و نزاع بین عثمان و ابوذر را نقل می کرد.

ابوذر می گفت در مال التجاره زکات نیست (لیس فیہ الزکاة) و از آن طرف عثمان می گفت زکات دارد. اینها رفتند خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت فرمود: «الْقَوْلُ مَا قَالَ أَبُو ذَرٍّ»؛ یعنی قول ابوذر درست است و «لیس فیہ الزکاة»؛ یعنی قول عثمان کلاً باطل است.

وقتی این طوری شد، خب دلیل شما بر استحباب چیست؟ حضرت می آید می فرماید: «الْقَوْلُ مَا قَالَ أَبُو ذَرٍّ». ابوذر که گفت «لیس فيه الزکاة»؛ در این قول که استحبابی وجود ندارد. قول عثمان هم که می گفت «فيه الزکاة»، می گفت واجب است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود این حرف غلط است. ما با صرف نظر از تعارض داریم این را می گوئیم؛ حرف های قبلی مان بحث از متعارضین و متکاذبین بود؛ اما الان از این حرف ها نداریم. دو تا سخن در میان است: یک سخن، حرف ابوذر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود این سخن درست است؛ یک سخن هم حرف عثمان بود که «فيه الزکاة». خب رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی می فرماید: «الْقَوْلُ مَا قَالَ أَبُو ذَرٍّ» یعنی چه؟ یعنی اصلاً قول عثمان کلاً باطل است.

این قول باطل را شما از کجا می توانید استفاده کنید تا از آن استحباب دریاورید؟ یک دلیل داریم که می گوید واجب است و دلیل دیگر می گوید واجب نیست. این دلیلی که می گوید واجب است، با قطع نظر از تعارض، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید اصلاً صادر نشده است. وقتی صادر نشده، شما استحباب را از کجا درآوردید؟!

پرسشگر: ...

استاد: آن روایاتی هم که می گویند «فيه الزکاة»، همان چیزی را می گویند که عثمان می گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید این سخن عثمان کلاً و همه سخنانی که مثل سخن عثمان است، باطل است. کاری به تضادشان نداریم، کاری به نزاعشان نداریم؛ کار به این است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود این «فيه الزکاة» که حرف عثمان است، باطل است. رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود چون سخن عثمان است پس باطل است؛ بلکه فرمود این که عثمان می گوید «فيه الزکاة»، این باطل است. ما کاری به تقابل نداریم و حضرت هم اصلاً اشاره ای به تقابل نداشتند؛ بلکه صرفاً قول ابوذر را تأیید کردند و قول عثمان را رد نمودند و موضوع کلام حضرت مفاد «قول» است نه شخص عثمان؛ یعنی همه «فيه الزکاة» ها باطل است. حالا شما از کجا استحباب درآوردید؟

پرسشگر: ...

استاد: دلیل استحباب چیست؟ شما الآن می توانید بگویید همین طوری خمیازه کشیدن مستحب است؟ همین طور که نمی شود؛ انسان باید دلیل داشته باشد. حدس و امکان اینکه ممکن است در واقع مستحب باشد کافی نیست؛ برای اثبات باید بگویید بله، این دلیل است.

دلیل چیست؟ وقتی دلیل مدّ نظر شما عبارت «فیه الزکاة» است، دلیل داریم بر اینکه این حکم صادر نشده است؛ چون حضرت آن را رد کرده‌اند.

پرسشگر: ...

استاد: ما کار نداریم به اینکه نفی می‌کند یا نمی‌کند؛ ما کار به این داریم که آن که می‌گوید استحباب دارد، دلیل استحبابش چیست؟ حرف ما این است که این دلیل، دلیل استحباب نمی‌شود. واقعش این است که دلیلی بر استحباب وجود ندارد. اگر ما قائل بشویم به اینکه ادله دالّ بر وجوب زکات در مال التجاره همه باطل‌اند و از حجیت ساقط‌اند، ما می‌مانیم و ادله نفی وجوب زکات در مال التجاره؛ و دلیلی بر استحباب نخواهیم داشت. این فرمایشی است که هیچ دلیلی پشتوانه آن نیست.

تفکیک زکات مستحبی مال التجاره از صدقه عامه

پرسشگر: ...

استاد: اگر از باب استحباب صدقه عامه باشد، این دیگر صدقه عامه است؛ آن دیگر این زکات مورد بحث ما نیست. آن صدقه عامه‌ای است که دیگر احتیاج به دلیل خاص ندارد.

پرسشگر: ...

استاد: کسانی که قائل به استحباب هستند این طور می‌گویند که وقتی دلیل آمده و وجوب زکات را در ما سِوَى التَّسْعَةِ از جمله مال التجاره نفی کرده، بعد می‌گویند: «ولکن یستحب فی مال التجارة»؛ یعنی چیزی که آنجا نفی شده را در اینجا می‌گویند مستحب است. قبلاً هم گفتیم در آن روایت آمده است که: «جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الصَّدَقَةَ فِي كُلِّ شَيْءٍ أَنْبَتِ الْأَرْضُ إِلَّا مَا كَانَ فِي الْخَضِرِ وَالْبُقُولِ وَكُلِّ شَيْءٍ يَفْسُدُ مِنْ يَوْمِهِ»^۱. اگر کسی قائل به استحباب زکات بشود از باب اینکه صدقه است، دیگر استثنای خضر و بقول جایگاهی ندارد. وقتی استثنا می‌شود، در واقع استثنا از همان زکات واجب است؛ یعنی از «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً». وگرنه اگر بخواهی صدقه مستحبه عامه را قائل شوی، احتیاج به استثنا ندارد؛ چرا که این استحباب در همه چیز وجود دارد.

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، ابواب ما تجب فیه الزکاة، ب ۱۱، ح ۴.

پرسشگر: ...

استاد: این را توضیح دادیم که وقتی دلیلی وجوب را نفی می کند، نفی وجوب که دلیل بر اثبات چیز دیگری نمی شود. ادله ای که صدقات عامه را ثابت می کند خارج از محل بحث ماست؛ آن صدقه عامه ای است که در همه چیز هست. این زکاتی که مورد بحث است، همین زکات معهود است که می گویند در مال التجاره مستحب است، آن هم با شرایط خاص خودش؛ یعنی این زکات باید حول بر آن بگذرد، باید نصاب داشته باشد و تمام شرایط را دارا باشد. وگرنه زکات مستحبی [به معنای صدقه عامه] که این قیود را ندارد و آن دیگر کلاً خارج از این بحث می شود و صدقه دیگری است که در همه چیز مستحب است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

موسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی